بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 28 مهر 1393

در بحث اینکه آیا شرط حاجب این هست که استحقاق ارث داشته باشد یا خیر ما عرض کردیم از قدیمی ترین کسانی که تفصیل قائل شده است فضل بن شاذان هست که در مورد قاتل گفته است که حاجب هست ولو اینکه وارث نباشد.

در کافی جلد 7 ص 142 هم این مطلب را از فضل بن شاذان نقل کرده است. عبارت آن روشن هست که ایشان به اصطلاح مطلب فضل بن شاذان را نقل می کند و بعید نیست که ایشان خودش هم قبول داشته باشد. یعنی با توجه به این دو نفر دیگر ضمیمه می شود به کسانی که قائل به تفصیل بین قاتل و غیر قاتل باشند. یکی فضل بن شاذان که قبلا عرض کردیم و یکی خود مرحوم کلینی.

سوال:..

پاسخ: بله. فقط «القاتل یحجب و ان لم یرث» دارد ادامه اش را **علی تری انّ الاخوه یحجب الأم و لا یرثون را** ندارد. یک عبارت دیگری ایشان دارد در کافی که مرحوم صدوق نقل نکرده است.

نکته دیگر اینکه عبارتی که از خلاف ما خواندیم **«انفرد ابن مسعود بخمس مسائل»** یک مقداری ناقص خواندم. بهتر بود روایت را کامل بخوانیم.

جلد 4 ص 331. عبارت کاملش این است.

**انفرد ابن مسعود بخمس مسائل: كان يحجب الزوج و الزوجة و الام بالكفار و العبيد و القاتلين، و قد ذكرنا الخلاف فيه، و روي عنه أنه أسقط الأخوات ولد الام بالولد المشرك و المملوك، و روي عنه أنه لم يسقطه،**

ایشان می گوید که جایی که یک ولد مشرکی باشد یک اخوه مادری هم وجود داشته باشد، خلاصه از او روایت شده است که ولد مشرک اخوه امّی را حاجبش می شود. ولو ولد مشرک باشد که اینجا حجب، حجب حرمان هست نه حجب نقصان. بنابر روایتی از ابن مسعود ایشان در حجب حرمان هم کافر بودن را مانع نمی داند.

**الثّالث و روى عنه أنه أسقط الجدة بالأم المشركة و المملوكة و روى أنه لم يسقطها [[1]](#footnote-1)**

بنابر این روایت هم باز هم این هم حجب حرمان هست. اگر مادر مشرک باشد جدّه را ایشان می گوید که مادر مشرک منشأ می شود که دیگر جدّه ارث نبرد. باز هم این هم حجب حرمان هست. البته حجب حرمان خاصی هست. یعنی همه اقسام حجب حرمان نیست. یکی از آنها اخوات هست، ولد الامّ. هم اخوات باشند هم امی باشند این یکی هم جدّه هست یعنی بحث مادر بودن هم امّی بودن در وسط هست. بحث تعصیب و این جور چیزها مطرح می شود اینها..

سوال:

پاسخ: تمامش به افراد دیگر می رسد. مثلا زوج می رسد به...

سوال:..

پاسخ: نه به آن نمی رسد. ام مشرکه و مملوکه وارث نیستد. ولی با وجود اینکه وارث نیستند حاجب هستند و آن را حجب می کنند. به هر حال از این روایت از ابن مسعود هست ولی آن نقل قبلی که بود فقط در حجب نقصان بود. بعد ایشان می گوید که

**و روي عنه أنه لم يسقطها، و اليه ذهب أبو ثور.**

ابو ثوری که در عامه مطرح بود که جزو کسانی بود که کافر را حجب نقصان می گفت می کند اینجا می گوید ولی حجب حربان نمی کند.

و كان علي عليه السّلام، و زيد، و فقهاء الأمصار لا يحجبون الا بالحر المسلم غير القاتل[[2]](#footnote-2)

این کان علیّ علیه السلام احتمال می دهم در مورد کل این مسائل بود. سه تا مسئله ای که اینجا ذکر کرده است نه فقط مسئله اخیر باشد. می گوید علی و زید و فقها الانصار شرط حاجب بودن را حرّیّت، اسلام، قاتل نبودن دانسته اند که در اهل تسنن هم به طور کلی نقل کرده اند که حضرت علی و زید ابن ثابت حالا عمر را اینجا نقل نکرده است آنها عمر را هم نقل کرده اند، آنها شرط حاجب بودن را حریت و اسلام و عدم قاتل بودن ذکر می کنند. اگر این مربوط به کل مسائل باشد این هم یک عبارت دیگری هست که در این مسئله سودمند هست. خب این هم یک عبارت.

یک عبارت دیگری که نقل نکرده اند عبارت وسیله ابن حمزه هست. در وسیله ابن حمزه در بحث قاتل. می گوید قاتل چند گونه دارد بعضی از قاتل ها وارث هستند. چهار نوع دارد بعضی ها وارث نیستند. اقسام قاتل را ذکر می کند و سپس می گوید

**و إذا لم يرث لم يحجب الأم عن الثلث و أحد الزوجين عن السهم الأعلى إلى الأدون [[3]](#footnote-3)**

این در وسیله صفحه 396 هم بحث حجب را به حجب اخوه فقط اختصاص نمی دهد کلا حجب امّ به طور کلی و حجب زوجین که این هم از آن عبارت هایی است که بحث را اختصاص به حجب اخوه نداده است. نمی دانم چرا متأخرین این بحث را به حجب اخوه اختصاص داده اند در حالی که نه نکات نه اختلافاتی که در قدما بوده است اختصاص به حجب اخوه داشته است نه نکات بحث هم بعضی نکات خاص آن را حالا در ضمن بحث عرض می کنم. بعضی از نکات خاص آن اختصاص دارد، ولی اکثر نکات بحث تعمیم دارد و اختصاص خاص و نکته خاصی در موردش نیست.

در میانه اهل تسنن هم نگاه می کردم همین تصادفی برخورد کردم عبارتی در شمس العلوم دیدم. شمس العلوم کتاب لغت هست. کتاب لغت هست در ضمن بحث شمس العلوم برای حمیری برای قرن 6 هست. جلد 3 صفحه 350 عبارتی دارد

**في الحديث «1»: قال عمر: «لا يحجب من لا يرث».**

**قيل: معناه لا يحجب من لا يرث بحالٍ لو لم يكن وارثَ غيره كالولد المملوك أو الكافر أو القاتل، لا يحجب الأم إِلى السدس لأنه لا يمنع [[4]](#footnote-4)**

ایشان توضیح می دهد و می گوید این لا یحجب و لا یرث مراد کسی نیست که به جهت وجود حاجب مقدم وارث نشده است. کسی که ذاتا ارث نمی برد مثل قاتل، مثل مملوک مثل کافر. کسی مثل اخوه که ارث می برد ذاتا و اگر در جایی ارث نبرده است به خاطر وجود طبقی اولی هست. او می تواند حاجب باشد. ایشان می گوید که مراد از این عبارت این نیست نمی خواهد بگوید که اخوه ای که حاجب هستند حتما باید وارث باشند. اخوه با وجود اینکه حاجب هستند وارث هم نیستند. این ناظر به عبارت را یک توضیح می دهد. ببینید این هم مطلبی هست که دارد. مهم است این مطلب چون در ضمن استدلالاتی که وارد شده است حالا بعدا می خوانیم، مغنی ابن قدامه و بعضی جاهایی دیگر استدلالاتی که هست عبارت مقنعه شیخ مفید هم به این تفاوت بین اخوه و قاتل و اینها اشاره کرده است. اینها پاسخ بعضی از استدلالات آن کسانی هستند که این مطلب را قبول نکرده اند. من بعدا توضیح آن را عرض می کنم. خب این نقل اقوال.

یک مروری کردم که کتاب های فقهی استدلالی ببینم کجا ها مطلب دارد، آنهایی که مطلب دار بودند را یادداشت کردم اینها را شما هم یادداشت بفرمایید. حالا صرف نظر از اینکه مطالبشان قابل عرضه کردن باشد یا نباشد بعضی از این ها مطالبشان خیلی مهم نیست من عرضه نمی کنم در بحث. ولی آنهایی که یک مطلب فی الجمله تازه ای در ضمن بحث ها بود منهای کتب تفسیری ای که دیروز عرض کردم کتب فقهی مصالح کل افهام شهید ثانی هست جلد 13 ص 78. مجمع الفائده محقق اردبیلی هست جلد 11 صفحه 555. مستند الشیعه مرحوم نراقی هست جلد 19 صفحه 125 انوار اللوامع هست جلد 14 ص 484. مفتاح الکرامه جلد 8 ص 105. جواهر الکلام جلد 39 ص 86. الفوائد الجعفریه نوشته بعضی از نوادگان کاشف القطاع ص 130. جامع المدارک مرحوم آقای خوانساری جلد 5 صفحه 326 و 327. رساله فی الارث از آقای اراکی هست صفحه 193. آقای اراکی دو تا رساله دارند. رساله فی الارث و نفقه الزوجه. که در این برنامه درایه النور این ها را جدا کرده اند به عنوان دو رساله اصل آن بحثش در رساله فی الارث ص 193 هست. نظام الارث آقای سبحانی صفحه 110. در اینها هم من مطالبی دیده ام. عرض کردم حالا بعضی هایش مطالب خیلی مهمی نیست بعضی ها هم مطالبش بعضی هایش مهم است و بعضی هایش مهم نیست. من انتخاب می کنم بعضی از مطالب را در بحث نقل می کنم. یک نگاه می کردم در متأخرین ببینم این بحث چقدر مورد اختلاف هست در حواشی نجات العباد بعضی از آقایان دیدم استاد کاظم یزدی و مرحوم آقای صدر اشکال داشتند در اینکه آیا قاتل حاجب هست یا حاجب نیست. آقای بهجت هم در حجب قاتل اشکال دارند آیا فقط علمای معاصر آقای سید محسن حکیم می گویند قاتل حاجب هست. در منهاج الصالحین جلد 3 ص 242 آقای سید محسن حکیم آقای روحانی در فقه الصادق جلد 24 صفحه من نمی دانم صفحه 282 یادداشت کرده ام یا صفحه 382 یک مقداری مبهم است که چی نوشته ام. آنجا قائل به عدم اشتراک شده اند. یک مقدار سریع به نظرم رسید که آقای خوئی هم در مسائل منتخبه قائل به، فرصت نگاه کردم در شرح مسائل منتخبه دیدم انگار متن آن احتیاط کرده است، نشد یک نگاه کنم ببینم آخرین لحظات آن را دیدم.

الا ای تقدیر این بحث بحثی است که اینها تمام مطالبی را که چیز هست در حجب الاخوه متأخرین همه اینها را در بحث حجب الاخوه آورده اند. در حالی که عرض کردم این بحث نباید اختصاص میدادند به حجب الاخوه. این در حجب اولاد هم این بحث ها می آید و نکات بحث فی الجمله شاید مشترک باشد. البته شاید بعضی از نکات اختصاصی دارد که آنها را بعدا عرض می کنم. ممکن است شخصی تفصیل قائل شود بین حجب اخوه و حجب اولاد به نکاتی که بعدا عرض می کنم.

این اقوال آقایان بود.

چه در حجب اولاد و چه در حجب اخوه در واقع سه تا قول اصلی ما داشتیم. یک قول این هست که در حاجب شرط هست که استحقاق وارثیت داشته باشد، یک قول این هست که نه، این مطلب شرط نیست به قول ابن مسعود «و من وافقهوا» بود که در شیعه موافق ندارد. یک قول تفصیل بین کافر و مملوک و قاتل. شرط حاجبیت عدم الکفر و عدم المملوکیه هست ولی عدم القاتلیه نیست. که این هم در میان اهل تسنن مفتاوه هست بعضی ها به آن فتوا داده اند در میان شیعه هم از قدما افراد زیادی به آن قائل هستند متأخرین هم افراد زیادی هستند که حالا من ذکر نکردم در میان کلمات متأخرین افرادی که این قول را قائل هستند افرادی هستند در لا به لای فرمایشتشان این مطالب وجود دارد که در مقام استفصال قائلین نبوده اند.

ابن مسعود، که قائل هست که شرط این مطلب حاجبیت نیست، ابن مسعود چه دلیلی آورده است؟ دلیل او اطلاق ادله هست یا تعبیر اینها این هست که عموم ادله. به عموم آیات قرآنی تمسک کرده است. در مورد این عموم یک اشکالی کرده اند که کلمه ولد کلمه، حالا عرض می کنم بعضی از این اشکالات را در حجب اخوه ذکر می کردند من اشکال را کمی عام تر طرح می کنم. آن این است که کلمه ولد عموم ندارد در آیه قرآن چون مفرد منکّر هست. کلمه اخوه هم عموم ندارد چون جمع منکّر هست. و اینها عمومیت ندارند. خب جواب داده اند که خب حالا عام نباشد مطلق است و اطلاق هم کفایت می کند یک سری بحث هایی در کلمات آقایان فقها وارد شده است که یک مقداری با سبک بحث های متأخرین در بحث عام و مطلق و اینها همخوانی ندارد من آنها را نقل نمی کنم. عمده بحث این است که حالا اگر اینها را مطلق می دانیم شرط اطلاق این هست که متکلّم در مقام بیان باشد. آیا متکلم در مقام بیان این قیود هست یا نیست؟ در مورد هیچ یک از اینها، نه در مورد کفر و نه در مورد، اصلا این آیه در مقام بیان موانع نیستند. این آیاتی که اینجا وجود دارند هیچ موانع ارث را کلا اول و الی آخر ذکر نکرده اند. خود همین کاشف از این است که آیه در مقام اصل بیان وارث هست. اما اینکه مانع از ارث چی هست و چی نیست و حاجب کی هست و کی نیست در این مقام نیست.

بنابراین به اطلاق نمی شود تمسک کرد. خب این اشکالی که اینجا وجود دارد.

در لابه لای فرمایش فقهاء مرحوم اردبیلی و بعضی دیگر به این مطلب اشاره شده است البته نه به این زبانی که من عرض می کنم این حالا روی اصطلاح متأخرین هست که می گویند که دلالت مطلق بر عمومیت وابسته به مقدمات حکمت هست که مهم ترین مقدمه از مقدمات حکمت در مقام بیان بودن هست که اینجا در مقام بیان بودن اگر نگوییم که روشن هست که در مقام بیان نیست لااقل احراز نشده است که در مقام بیان هست.

حاج آقا در بسیاری از آیات قرآنی قائل به این هستند که اینها اطلاق ندارد. به همین بیانی که باید در مقام بیان باشد تا از آن اطلاق استفاده شود. حاج آقا حتی در مورد عمومات هم همین را می گویند. می گویند عامی ظهور در تأمیم حکم نسبت به جمیع افراد دارد، که متکلم در مقام بیان استثناها و تبصره های حکم باشد و الا اگر متکلم در مقام بیان تبصره های حکم نباشد خود عام به تنهایی دالّ بر شمول حکم نیست. عام به علاوه عدم ذکر تبصره در ادله دیگر یا عدم ذکر استثنا در ادله دیگر دالّ بر این هست که حکم جمیع افراد را شامل می شود. البته ایشان به جای عموم لفظی یا اطلاق لفظی اطلاق یا عموم یعنی اطلاق مقامی را جایگزین می کند. اطلاق مقامی را جایگزین می کند. اطلاق مقامی مجموع ادله. ایشان میگوید که ولو این آیات خودشان در مقام بیان نیستند، یا عموم آن در مقام بیان تبصره و استثنا نیست ولی بالاخره تا ظرف عمل باید اینها بیان شوند. و چون تا ظرف عمل اگر بیان نشده باشد همین نتیجه همان عموم لفظی یا عموم را از روایات استفاده می کنند. البته این را در پرانتز این مطلب را عرض کنم. در این بحث خیلی دخالت ندارد ولی به طور کلی عرض می کنم.

تفاوت هست بین این دو نگاه. اینکه ما اطلاق لفظی قائل باشیم برای آیات قرآن یا عموم لفظی قائل باشیم برای آیات قرآن، البته این نکته را قبلا عرض کنم، حاج آقا می فرمایند که در غالب آیات نه تمام آیات. ایشان ذکر می کردند مثلا آیه شریفه وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَاوَرَاءَذلِكُم[[5]](#footnote-5)

آنها عمومیت دارد. عمومیت دارد که یک مواردی را ذکر کرده است می گوید که بقیه مجازید و اینها، آنها عمومیت دارد.

می فرمودند اکثر مواردی که به عنوان عام قرآنی یا مطلق قرآنی ذکر شده است اینها در مقام بیان نیستند و از آنها استفاده نمی شود.

سوال:..

پاسخ: نه آن ظرف عمل نیست. حالا آن یک مشکلی بود عام وجود دارد. یک مشکل این هست که ما در واقع آن مطلقاتی که زمان امام صادق هست چطور می تواند آنها بیانگر چیز هایی باشد که بالاخره زمان پیامبر می خواستند عمل کنند دیگر. آنها حالا چگونه حل می کنیم یک مشکلی است در باب مطلق مقید که در جای خودش باید به آن پرداخته شود. مشکل خیلی سختی هم هست و از آن مشکلات دشوار هست که فاصله افتادن بین مطلق و مقید به چندین قرن گاهی اوقات مثلا سالهای زیادی چگونه توجیح منطقی پیدا می کند و اینها. حالا آن سر جای خودش باید آن مشکل را حل کرد و مشکل سختی هم هست.

آن بحث عمومات قرآنی نیست عمومات روایات هم هست اطلاقات روایات هم هست. آن یک مشکل علامی هست که بحث حمل مطلق بر مقید، بحث تخصیصات، بحث حمل مطلق بر مقید هم فقط نیست. بحث مخصصاتی که از عام فاصله می گیرند. مقیداتی که از مطلق فاصله می گیرند را چگونه باید حل کرد عرض کردم خیلی هم مشکل هست و به راحتی هم این قابل حل نیست.

این را می خواستم عرض کنم این که ما به نحو اطلاق مقامی بگیریم یا اطلاق لفظی بگیریم برای آیات قرآن تفاوت هایی هم دارد. یکی از تفاوت های آن این هست که این بحثی که آقایان دارند که «مخالف الکتاب» چون یکی از مرجّحات مخالف کتاب است. اگر ما اطلاق لفظی قائل باشیم روایتی که مقید آیات قرآنی هست مخالف کتاب هست. چون قرآن فرض این است که ظهور دارد در حکمی و روایت بر خلاف او حکم کرده است. ولی اگر اطلاق را اطلاق مقامی بگیریم، روایت مخالف قرآن نیست. قرآن اصلا ظهور نداشت. ظهور آن به برکت عدم وجود روایت هست. با وجود روایت دیگر این مخالف کتاب نمی شود. و این خیلی اثر دارد.

سوال:

پاسخ: در مرجحات. در مرجحات اینکه یکی از مرجحات این هست که آن چیزی که مخالف قرآن، دو تا روایت باشد یک روایت موافق اصلاح کتابی باشد و یک روایت مخالف اصلاح کتابی باشد. آقایان میگویند آن روایتی که موافق کتاب هست را اخذ می کنیم و آن روایتی که مخالف کتاب هست را طرد می کنیم. در باب مرجّحات. ولی طبق این بیان در اکثر موارد این بیان تام نیست. در اکثر موارد این بیان تام نیست. مثلا این مطلب را عرض می کنم بعضی روایات در بحث اینکه آیا طواف باید محدود به حد خاص باشد، یک روایت محمد بن مسلم هست از آن محدودیت استفاده می شود. که باید بین بیت و مقام ابراهیم باشد. یک روایت حلبی هست که از آن عدم محدودیت استفاده می شود و کراهت خروج از این مقام استفاده می شود. حالا اینکه این روایت ها با همدیگر معارض هستند یا معارض نیستند، جمع عرفی دارند، این را بحث هایش را نمی خواهم اینجا مطرح کنم. بنا بر این که اینها جمع عرفی نداشته باشند نوبت به ترجیح رسید باید چه کار کنیم؟ اگر ما فلیتوفّی آیات قرآن را برایش اطلاق قائل باشیم آن روایتی که محدوده برای طواف تعیین می کند آن روایت مخالف قرآن است و آن را باید گذاشت کنار. ولی بنا بر قول صحیح که آیات قرآنی که طواف تعیین می کند در مقام بیان از این جهت نیستند هیچ یک از این دو روایت مخالف قرآن نیستند. بنابراین از جهت مخالف قرآن و مخالف قرآن نمی توانیم ترجیحی قائل شویم. در این بحث خیلی دخالت ندارد این را در پرانتز عرض کردم.

سوال:

پاسخ: نه. اطلاق مقام اطلاق مجموع ادله هست. شرط مجموع ادله این هست که روایت نباشد. روایت هست دیگر طبیتتا.

سوال:

پاسخ: باید خود قرآن به تنهایی ظهور داشته باشد تا این روایت مخالف او باشد. و الا اگر ظهور آن منوط به آن باشد که این روایت نباشد با وجود روایت که ظهور دیگر شکل نمی گیرد. خب اینجا پرانتز بسته.

عرض کردم که عمده، بنابراین بحث اینکه نمی دانم عمومیت دارد یا ندارد، به نحو مطلق هست آن خیلی اشکالی به آیه نیست. چون ولو اطلاق لفظی هم ما قائل نباشیم اطلاق مقامی وجود دارد و این اطلاق مقامی بحث را حل می کند. البته اطلاق مقامی متوقف بر این هست که ما روایتی نداشته باشیم.

پس بنابراین با ابن مسعود که روایت ما را قبول ندارد خب نمی شود به روایات تمسک کرد. ولی خودمان که بخواهیم بحث را دنبال کنیم نسبت به مملوک و کافر خب روایت داریم می گوید المملوک لا یحجب، الکافر لا یحجب، روایت آن را بعدا می خوانیم ولی نسبت به قاتل روایت خاصی نداریم. پس بنابراین بحث اطلاق مقامی اگر باشد ما باید قائل به تفصیل شویم. طبق مبانی ما. بین مملوک و کافر و بین قاتل اگر بحث را به اطلاق مقامی بخواهیم بکشانیم. خب این یک جواب به ابن مسعود که خلاصه این از باب اطلاق مقامی هست و اطلاق مقامی به این نحو هست و این بحث ها.

یک جواب دیگری در کلمات فقهای عامه مطرح شده است. آنها گفته اند اصلا اطلاق ندارد. اطلاق لفظی هم ندارد. مقیّد وجود دارد. در مغنی ابن قدامه این مطلب وجود دارد. عبارت مغنی ابن قدامه

اینها اشاره به این هست، ایشان می گوید که مراد از ولد و اخوه در این آیه قرآن، اخوه و ولد وارث است. به چه قرینه؟ می گوید مقید وجود دارد. اطلاق در صورتی هست که مقیّدی در آیه در مورد آن نباشد. به چه بیان؟ ایشان می گوید آیه شریفه

**يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَین [[6]](#footnote-6)**

مراد از اولاد چیست؟ عبارتش را می خوانم. ایشان می گوید:

**والآیه ارید بها ولدٌ من اهل المیراث بدلیل أنه لما قال یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الأنثیین اراد به الوارث و لم یدخل هذا**

یعنی کسی که استحقاق ارث ندارد

**فیهم. و لما قال و ان امرءٌ هلک لیس له ولدٌ و له اختٌ لم یدخل هذا فیهم**

ایشان می گوید ولدی که در چند جای این آیه کلمه ولد و اولاد به کار رفته است. ولد و اولاد در جاهای مختلف آن ولد و اولادی هستند که وارث باشند. این قرینه هست که در جای دیگری که ولد را حاجب هم قرار داده است مراد حاجبی هست که وارث باشد. ایشان می گوید شما در مورد اخوه مع الاب نگویید که اخوه مع الاب که حاجب است وارث نیست. ایشان می گوید وارث ذاتی هست. مراد از وارث، وارث ذاتی هست نه وارث غیر ذاتی.

**اما الاخوه مع الاب فهم من اهل المیراث بدلیل أنّه لولا الأب لورثوا و انّما قدّم علیهم غیرهم و منعوا مع اهلیتهم لأن غیرهم اولی منهم فاامتناع ارثهم لمانعٍ لا لأنتفاء المقتضی**

عبارت را ادامه هم میدهد این بحث را.

خلاصه کلام ایشان این هست که مراد از اولاد وارث ذاتی است. و حاجب باید وارث ذاتی باشد. این تقریبی هست که در کلمات اینها وجود دارد. بعد در عبارتی هم که شمس العلوم در تفسیر کلام عمر آورده است، به همین ناظر هست.

مرحوم شیخ مفید هم در مقنعه عبارتی که در مقنعه مراجعه بفرمایید، مقنعه عبارتی که دارد ناظر به همان پاسخ به استدلال ظاهرا ابن مسعود است. که می گوید که

**لا يحجب عن الميراث من لا يستحقه لرق أو كفر أو قتل على حال و يحجب عنه من لا يستحقه مع من هو أقرب منه و يستحقه مع عدم الأقرب أو وجوده مع الرق و الجنايات** [[7]](#footnote-7)

ایشان می گوید ما آن شرطی که در حاجب می دانیم، شرط آن وارثیت ذاتی است نه وارثیت بالفعل. میخواهند بگویند که آن استدلالی که در کلام فضل بن شاذان بود که اخوه ارث نمی برند و امثال اینها. اینجا هم همینگونه است. این دو را با هم دیگر مقایسه کرده بودند پاسخ آن استدلال هست. می گویند این دو را با هم دیگر مقایسه نکنید. اخوه وارث ذاتی هست ولی کافر و مملوک و قاتل وارث ذاتی نیستند بنابراین این دو نباید با همدیگر مقایسه شوند. اینها همه پاسخ یک ذهنیت است.

ولی به نظر می رسد که این جواب ناتمام است. نه اینکه مراد از اولاد در این آیه اولاد وارث هستند. اصلا در مقام بیان این شرایط نیست آیه. ایشان تصور کرده است که اولاد به معنای اولاد وارث هست. نه اولاد به معنای عام خودش است. بحث سر این هست که این اولاد به قرینه خارج یک شرطی برایش ذکر شده است. مجرد اینکه در بعضی از قطعات آیه شرطی ذکر شده باشد و برای وارث بودن شرط کافر نبودن، نمی دانم مملوک نبودن، قاتل نبودن ذکر نشده باشد معنایش این نیست که چیزهای دیگری هم معنایش این باشد. البته ببینید این استدلالی که ابن قدامه و اینها دارند دو مقدمه دارد. یک مقدمه اینکه ولد در این آیه در چند جا به کار رفته است. در بعضی از جاهایش به معنای ولد وارث هست. این یک مقدمه. مقدمه دیگر اینکه کلمه ای که در آیه در سیاق اقتضا می کند که ولد اگر در آیات در یک سیاق در بعضی هایش به یک معنا باشند در چیزهای دیگر هم به همان معنا باشند. این سیاق اقتضا می کند.

ما در مقدمه دومش اشکال نداریم ممکن است کسی در مقدمه دوم آن هم اشکال کند. ما هم در مقدمه دومش اشکال نداریم. ما می گوییم که سیاق اگر ظهور کلام را از بین نبرد، یعنی یک کلمه ای، ظهور را از بین می برد. ظهور در تعمیم دیگر ندارد. ظهور در تعمیم ندارد و نمی شود دیگر به آن تمسک کرد. این بحث سیاق در جای خودش. ما خیلی نمی خواهیم در آن بحث کنیم که تأثیر سیاق به چه گونه است. ما مناقشه نداریم. با وجودی که یک کلمه ای اگر در یک عبارت دو کلمه به کار رفته باشد اینکه یکی اش به یک معنا باشد و یکی دیگر به یک معنای دیگر باشد خلاف ظاهر است. ظاهر سیاق این است که اینها به یک معنا هستند بلکه ظهور این است که به یک معنا هستند. اگر این را هم نگوییم لا اقل ظهور در اینکه معنای خلاف آن معنا را داشته باشد از بین می برد. در مقدمه دوم ما مناقشه نداریم ولی بحث در مورد مقدمه اول هست اینکه کلمه اولاد به معنای اولاد وارث باشند خیر. اولاد به معنای خودش است و آن شرط از خارج استفاده شده است و باعث نمی شود، این همان مطلبی هست که آقایان می گویند که قرینه خارج ظهور را از بین نمی برد در مراد جدی تصرف می شود. نه در مراد استعمالی. همین مطلبی که متأخرین دارند اینجا هم وجود دارد. این است که به نظر می رسد که این استدلال، استدلال تامی نیست و با این بیان نمی توانیم پاسخ ابن مسعود را بدهیم.

سوال:

پاسخ: نه اینها می گویند که اینها همه اش ولد به این معنا هست و امثال اینها. همه اینها پیدا است که یک سیاق واحد هست. حالا این را من می گویم ممکن است شخصی بین ولد و اخوه فرق قائل بشود که این را فردا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.

1. تلخيص الخلاف و خلاصة الاختلاف - منتخب الخلاف، ج‌2، ص: 274‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. المؤتلف من المختلف بين أئمة السلف، ج‌2، ص: 56‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ص: 396‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، ج-3، ص: 1350‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. النساء ، الجزء 5، الصفحة: 82 [↑](#footnote-ref-5)
6. النساء ، الجزء 4، الصفحة: 78‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. المقنعة (للشيخ المفيد)، ص: 704‌ [↑](#footnote-ref-7)